سقوط قصاص بدون تضمین دیون مقتول مدیون

تأملی فقهی در مادهٔ ۴۳۲ قانون مجازات اسلامی*

□ حسین ناصری مقدم[۱]
□ مرتضی کشاورزی ولدانی[۲]

چکیده

هرچند در قتل عمد، مجازات قصاص به عنوان اصل ابتدایی در سیاست جزایی اسلام پیش‌بینی شده است، این مجازات در برخی موارد ساقط می‌شود. یکی از آن موارد فرضی است که مقتولْ مدیون باشد و اولیای دم نیز قصاص قاتل را بخواهند. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا غرما می‌توانند مانع استیفای قصاص شوند یا اساساً می‌توان بدون تضمین حقوق طلبکاران، قاتل را قصاص کرد یا اینکه قصاص قاتل تنها در فرضی است که دیون طلبکاران تأدیه یا تضمین شده باشد.

در این خصوص، قانون مجازات اسلامی از نظر برخی فقهای امامیه پیروی کرده است و بر اساس آن، اولیای دم بدون تضمین یا تأدیهٔ دیون مقتول می‌توانند قاتل را

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱ ـ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۲۷.

۱. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد (naseri1962@ferdowsi.um.ac.ir).
۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسندهٔ مسئول) (keshavarzvm@gmail.com).

قصاص کنند. از طرف دیگر، برخی فقها مانند امام خمینی در تحریر الوسیله معتقدند نزدیک‌تر به احتیاط در اینجا این است که بگوییم قصاص ساقط است مگر اینکه اولیای دم تعهد به تأدیه و تضمین دیون غرما کنند.

این نوشتار بر محوریت دیدگاه‌های فقهی امام خمینی سامان یافته است و پس از بررسی اقوال موافقان و مخالفان، نظریهٔ سقوط قصاص را به دلیل حفظ حقوق طلبکاران و ظاهر روایات باب موجه‌تر می‌داند.

واژگان کلیدی: قصاص، سقوط قصاص، مقتول مدیون، دیون، طلبکاران.

مقدمه

اسلام هرچند اصل قصاص در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص را با شرایطی پذیرفته است، همواره به عفو و گذشت نیز توصیه کرده است و با پاداش و وعدهٔ اخروی برای عفوکنندگان، عفو را برتر از قصاص شمرده است. به عبارت دیگر، نظام حقوقی اسلام در واکنش به این جرایم، به دو اصل مهم «عدالت» و «رحمت» توجه کرده است. بنابراین می‌توان گفت به همان اندازه که بررسی مجازات قصاص و شرایط تحقق آن لازم است، موضوع سقوط قصاص، در مواردی که به رغم ثبوت قصاص موجب زایل شدن مجازات قصاص است، نیازمند بررسی و تبیین بیشتر می‌باشد؛ زیرا موارد سقوط قصاص نیز مانند اجرای قصاص مایهٔ حیات است (میرحسینی، ۱۳۸۷: ۱۲). یکی از مواردی که در برخی از متون فقهی به عنوان سببی از جهات سقوط مجازات قصاص مطرح شده است، موردی است که مقتولْ مدیون است و ترکهٔ او برای ادای دیونش کافی نیست. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا در این فرض، صاحب حق قصاص بدون ادا یا تضمین آن دیونْ حق استیفای قصاص را دارد یا خیر؟ قانون مجازات اسلامی با پیروی از نظر برخی فقهای امامیه، استیفای قصاص بدون ادا یا تضمین دیون را پذیرفته است و در مادهٔ **۴۳۲** بیان می‌دارد:

> هر گاه مجنیّ‌علیه پیش از استیفای حق قصاص فوت کند و ترکهٔ او برای ادای دیون او کافی نباشد صاحب حق قصاص بدون ادا یا تضمین آن دیون حق استیفای قصاص را دارد لکن حق گذشت مجانی بدون ادا یا تضمین دیون را ندارد و اگر به هر علّت، قصاص به دیه تبدیل شود باید در ادای دیون مذکور صرف شود. این حکم در مورد ترکهٔ مقتول نیز جاری است.

این ماده که در قانون مجازات اسلامی سابقه نداشت به رغم وحدت ملاک در تضییع حق طلبکاران در هبه و قصاص، بر تفکیک حالت عفو قاتل و قصاص او تأکید می‌کند به گونه‌ای که استیفای قصاص را بدون تضمین دیون یا ادای آن می‌پذیرد اما در فرض عفو قاتل، بر تضمین دیون تأکید می‌کند. امام خمینی در کتاب ***تحریر الوسیله*** در باب قصاص می‌نویسد:

> اگر بدهکاری کشته شود با اینکه ورثه می‌توانند پول خون را بگیرند و با آن بدهی‌های مقتول را بپردازند و می‌توانند آن مبلغ را به عهده بگیرند که به طلبکاران او بدهند و آنگاه قاتل را به قتل برسانند، حال آیا بدون ضمانت آن مبلغ برای طلبکاران می‌توانند قاتل را قصاص کنند یا نه؟ دو قول است و نزدیک‌تر به احتیاط آن است که قصاص نکنند مگر بعد از ضامن شدن دیه برای طلبکاران، بلکه نزدیک‌تر به احتیاط آن است در صورتی هم که خون کشتهٔ خود را مجاناً به قاتل بخشیدند مبلغ دیه را برای طلبکاران به گردن بگیرند (موسوی خمینی، بی‌تا: ۵۳۸/۲، مسئله‌های ۱۹ و ۲۰).

مستند فراز اول این دیدگاه که بر اساس آن، دیهٔ مقتول باید صرف در دیون وی شود مقتضای قاعده‌ای است که چون مقتولْ کشته شده، دیه را مال وی می‌داند؛ چون آن مال به قیمت جانش تمام شده است و به همین دلیل خودِ میّت مالک دیه می‌شود. درست است که میّت اهلیت تملّک ندارد اما امور اعتباری، قائم به خود امر نیست و دائرمدار اثر است؛ به این معنا که اگر اثری بر آن مترتب شد انسان می‌تواند میّت را مالک کند و شاید از همین روست که برخی از فقها گفته‌اند: «الدیة ملك للمیّت» (موسوی خویی، ۱۴۲۴: ۲۲۷؛ همو، ۱۴۲۲: ۱۶۶/۴۲، مسئلهٔ ۱۴۵). بنابراین میّت مالک دیه است و باید آن را در دیونش صرف کرد (سبحانی، ۱۳۹۰/۱۰/۲۰).

پشتوانهٔ این نظریه روایاتی از اهل بیت علیهم‌السلام هستند که بر اساس آن‌ها، دیهٔ میّت در دیون وی صرف می‌شود؛ برای نمونه، از امام علی علیه‌السلام دربارهٔ مقتولی سؤال شد که مدیون است و مالی نیز ندارد و اولیای او دیه را از قاتل می‌گیرند، آیا وظیفه دارند دیون میّت را بپردازند؟ امام فرمود: آری، وقتی دیه را می‌گیرند بر آن‌ها واجب است که دیون میّت را بپردازند (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۳/ باب ۲۴، ح۵) یا در روایتی دیگر دیه به عنوان میراث میّت شمرده شده است (همان: ۱۷/ باب ۱۴ من ابواب موانع الارث، ح۱).

در این صورت حتی در فرض وصیت، ورثه طبق قاعدهٔ ﴿مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِي بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍ﴾ (نساء/ ۱۲) باید قبل از اخراج وصایا و سهام ارث، دیون غرما را بپردازند. پرداختن به بحث ماهیت از حوصلهٔ این جستار خارج است و مجالی مستقل و مبسوط می‌طلبد. آنچه در اینجا محل بحث می‌باشد فراز دوم دیدگاه امام خمینی است که مقتول، مدیون نیز هست و ترکهٔ وی برای تأدیه دیونش کافی نیست، حال در چنین وضعیتی ورثه می‌خواهند قاتل را قصاص کنند؛ در اینجا اگر ضمانت را سبب قصاص بدانیم، در صورتی که اولیای دمْ دیون مقتول را ضمانت کنند قطعاً می‌توانند قاتل را به حسب اصل اولیه قصاص کنند و اگر ضمانت را سبب قصاص ندانیم اولیای دم بدون تضمین دیون می‌توانند قاتل را قصاص کنند. این مسئله که تنها در آثار فقیهان بیان شده است و در هیچ‌یک از نوشته‌های حقوق‌دانان دیده نمی‌شود، خاستگاهی صرفاً فقهی دارد و مستند به قواعد فقهی، اصولی و روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد.

نوشتهٔ حاضر، پس از بیان مباحث کلّی سقوط قصاص، به بررسی کلّیِ ادلهٔ موافقان و مخالفان این نظریه و جمع روایاتِ به ظاهر متعارض می‌پردازد و با توجه به مذاق شریعت در رویارویی با قصاص و روایات این باب و نحوهٔ جمع آن‌ها با توجه به تقریرات نگاشته‌شده بر کتاب *تحریر الوسیله*، نظریهٔ سقوط قصاص در فرض عدم تعهد به تأدیه یا تضمین دیون را به دلیل حفظ حقوق طلبکاران و جبران آن منطقی‌تر و نزدیک به صواب می‌داند.

۱. سقوط قصاص، مفهوم، موارد و اسباب آن

سقوط در لغت به معنای افتادن، افتاده، نزول خطا در قول و حساب و لغزش و بیماری صرع در نزد پزشکان استعمال شده است (دهخدا، ۱۳۶۴: ۵۵۰/۲۹؛ ابن منظور، ۱۹۸۸: ۲۹۳/۶ـ۲۹۴).

در اصطلاح فقها و حقوق‌دانان این معنا تقریباً یکسان است؛ جعفری لنگرودی سقوط را تنزل و از بین رفتن حق می‌داند (بی‌تا: ۳۵۹). فقیهان نیز سقوط را در معانی مختلفی مانند رفع حکم و زوال استحقاق (ابن همام، ۱۹۸۰: ۱۸۶/۴ و ۲۰۰/۶)، رفع تکلیف و نهی از مطالبهٔ حق (زید بن علی، بی‌تا: ۳۳۷/۲ و ۳۱۰/۶) و عدم وجوب و اهدار (نسائی، بی‌تا:

۲۵۰/۱ و ۱۱۷/۷) معنا کرده‌اند. بنابراین هرچند کلمهٔ سقوط در معانی مختلفی به‌کار رفته است، با توجه به معنای لغوی، حقوقی و عرفی آن می‌توان گفت که سقوط در ترکیب با مجازات، به معنـای زایـل شـدن و از بـین رفـتن آن اسـت (محقـق داماد، ۱۳۷۴: ۲۵۴). بـه عبارت دیگر، در موارد سقوط مجازات به رغم ثبوت آن، برخی عواملْ اجـرای آن را بـه طور کلّی منتفی می‌سازد (میرحسینی، ۱۳۸۷: ۳۴). بنابراین با قید ثبوت مجـازات، مـواردی که مانع ثبوت مجازات می‌گردد از این تعریف خارج اسـت؛ بـرای نمونـه، قـانون‌گـذار ضمن نادیده گرفتن تفاوت و تفکیک بین ایـن دو تأسـیس، موانـع مجـازات قـصاص و سقوط قصاص، با به کار بردن عباراتی از قبیل «قصاص از او ساقط است»، به مـصداق یا مصادیقی از موانع مجازات اشاره کرده است؛ برای نمونه، در قـسمت اخیـر تبـصرهٔ ۲ مادهٔ ۲۹۵ قانون مجازات مصوب ۱۳۷۲ آمده است:

> اگر ادعای خود را در مورد مهدورالدم بودن مقتول به اثبات برساند قصاص و دیه از او ساقط است.

این قسمت از ماده در صدد بیان حکم موردی است که مقتولْ مهدورالدم می‌باشـد و جانی ادعای خود را مبنی بر مهدورالدم بودن مقتول به اثبات می‌رساند. بدیهی اسـت که این مورد از مصادیق بارز موانـع مجـازات قـصاص یـا همـان عوامـل رافـع مـسئولیت کیفری است نه سقوط قصاص؛ زیرا در قتل عمد در صـورت مهدورالـدم بـودن مقتـول اصولاً مجازات قصاص تحقق نمی‌یابد تا اسقاط گردد (همان: ۳۷). البته به نظر مـی‌رسـد برخی حقوق‌دانان کیفری، سقوط قصاص را نه به معنای خاص کـه بـه معنـای عـام آن یعنی موانع اجرای قصاص به کار برده‌اند و به همین دلیل، مجازات مـواردی ماننـد قتـل در مقام دفاع مشروع، قتل همـسر و اجنبـیِ در حـال زنـا را از اسـباب سـقوط مجـازات قصاص دانسته‌اند (گلدوزیان، ۱۳۸۳: ۱۰۳).

به هر حال، موضوع بحث حاضر، سقوط قصاص است؛ زیرا یک قتل اتفاق افتاده و مجازات قصاص مستقر شده است. در این شـرایط بـه دلیـل مـدیون بـودن مقتـول و بـه خاطر حفظ حقوق طلبکاران و جلوگیری از اضرار به آنان، اجرای مجازات قـصاص نـه به عنوان عامل رفع مجازات بلکه به عنوان عامل سقوط قصاص مطرح می‌شود. در یک نگاه کلّی، اسباب سقوط قصاص در حقـوق اسـلام، تحـت عنـوان مشخـصی احـصا و

بررسی نشده است و فقها در مباحث مختلف حدود، قصاص، دیات و تعزیرات، ضمن بیان موجبات مجازات، سبب یا اسباب سقوط آن را نیز بررسی و تبیین کرده‌اند. از این رو می‌توان مهم‌ترین اسباب سقوط قصاص را به شرح زیر معرفی نمود: ۱. عفو؛ ۲. صلح؛ ۳. فوت جانی؛ ۴. ارث قصاص؛ ۵. اثبات قتل بر دو متهم با اقرار هر یک در صورتی که اولی از اقرارش رجوع نماید؛ ۶. از بین رفتن محل قصاص؛ ۷. عدم رعایت مماثلت در قصاص عضو.

از میان این اسباب، مرگ، عفو، ارث قصاص و صلح، بین قصاص نفس و قصاص عضو مشترک هستند؛ به این معنا که بروز هر یک از این عوامل، سقوط و از بین رفتن مجازات قصاص اعمّ از قصاص نفس و عضو را به دنبال دارد (میرحسینی، ۱۳۸۷: ۶۰).

۱ـ۱. رویکرد قانون مجازات اسلامی راجع به سقوط قصاص

در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، فوت مرتکب قتل (مادهٔ ۲۵۹)، قصاص زن حامله که ترس از هلاکت طفل می‌رود (مادهٔ ۲۶۲) یا مواردی که با رضایت ولیّ دم و قاتل صلح شود (مواد ۲۵۷ـ۲۵۸) و همچنین جایی که مجنیّ‌علیه قبل از مرگ جانی را عفو نماید (مادهٔ ۲۶۸)، به عنوان موارد سقوط قصاص پیش‌بینی شده بود. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز در فصل یازدهم از بخش دوم، مواردی را با عنوان عفو، نسخ قانون، گذشت شاکی، مرور زمان، توبهٔ مجرم و اِعمال قاعدهٔ درأ (مواد ۹۶ـ۱۲۱) مطرح کرده است که شامل حدود و تعزیرات می‌گردد. نیز مادهٔ ۴۲۶ این قانون به طور پراکنده سقوط قصاص را بیان کرده است؛ برای نمونه، در مواردی که حق قصاص ثابت است و دیهٔ جنایتِ وارده بر مجنیّ‌علیه کمتر از دیهٔ آن در مرتکب باشد، صاحب حق قصاص در صورتی می‌تواند قصاص را اجرا کند که نخست فاضل دیه را به او بپردازد وگرنه قصاص در این فرض نیز ساقط است. با بررسی مواد این قانون به نظر می‌رسد تنها فرضی که قانون‌گذار به صراحت عبارت سقوط قصاص را آورده است، مواردی است که علم اجمالی به انتساب جنایت به یکی از دو یا چند نفر و عدم امکان تعیین مرتکب باشد (مادهٔ ۴۸۲).

۲. موافقان جواز استیفای قصاص بدون تضمین دیون (مخالفان سقوط)

شهید ثانی در *مسالک الافهام* معتقد است که در صورت مدیون بودنِ مقتول، ورثهٔ او بدون تضمین دیون وی در حق غرما می‌توانند او را قصاص کنند. وی پس از بیان دلایل استیفای قصاص برای محجورعلیه، به این سؤال که آیا برای اولیای دم حق استیفای قصاص بدون تضمین دیون وجود دارد یا نه، پاسخ مثبت می‌دهد و این قول را ارجح می‌شمارد (عاملی جبعی، ۱۴۱۳: ۲۴۵/۱۵).

از میان فقهای دیگری که قائل به جواز استیفای قصاص شده‌اند می‌توان از علامه حلّی (۱۴۱۰: ۱۹۹/۲؛ ۱۴۱۳: ۳۴۷/۳؛ ۱۴۲۰: ۴۹۶/۵)، جمال‌الدین حلّی (۱۴۱۰: ۳۶۰؛ ۱۴۰۷: ۲۵۱/۵)، فاضل آبی (۱۴۱۷: ۴۲۷/۲)، فاضل هندی (۱۴۱۶: ۱۶۴/۱۱)، جواد تبریزی (۱۴۲۶: ۲۶۰) و مرعشی نجفی (۱۴۱۵: ۴۲۷/۲) نام برد. صاحب *جواهر* هم پس از پذیرش این دیدگاه، مقداری تنزّل می‌کند و می‌گوید که احتمال دارد از روایات دریابیم که قصاص جایز نیست بلکه فقط هنگامی که اولیای دم ضامن دیه شدند می‌توانند قصاص کنند اما در نهایت با یک استدراک، از این سخن خود عدول می‌کند و لازمهٔ این نظریه را مخالفت با عمومات و شهرت متأخره می‌داند (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۱۵/۴۲). از میان فقهای نامدار معاصر که به نظر می‌رسد تدوین قانون مجازات اسلامی مصوب **۱۳۹۲** و مادهٔ **۴۳۲** این قانون بر آرا و اندیشه‌های فقهی وی استوار است آیةالله موسوی خویی است که پس از ارائهٔ فرض مقتول مدیون، معتقد است که اگر اولیای دم وی، دیه را دریافت کردند باید آن را در دیون مقتول صرف کنند، ولی جواز اقتصاص اولیای دم را بدون ضمان دیون پذیرفته است و این قول را به دلیل اطلاقات کتاب و سنت اظهر دانسته است (۱۴۲۲: ۱۶۵/۴۲، مسئلهٔ ۱۴۴).

۲ـ۱. دلایل کلّی قول به جواز استیفای قصاص

مهم‌ترین دلیل طرفداران نظریهٔ جواز استیفای قصاص، اطلاق یا عموم برخی آیات قرآن کریم مانند ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا﴾ (اسراء/ ۳۳) و ﴿أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ﴾ (مائده/ ۴۵) می‌باشد؛ با این استدلال که در این آیات، قتل تعمیم دارد و هر کس به ظلم کشته شد برای

ولیّ‌اش سلطانی وجود دارد که آن سلطان یا ولیّ، حقّ استیفای قصاص را دارد یا اگر نفسی کشته شد در مقابلش نفس را استیفا کند. بدیهی است که اطلاق یا عموم این آیات، مقتولی را که مدیون است و مالی نیز ندارد که دین را بپردازد شامل می‌شود. از دیگر دلایل پیروان جواز استیفای قصاص بدون تضمین یا ادای آن، روایات متعدد در باب قصاص است و مبتنی بر این فرض است که اگر کسی کشته شد، حق اولیه قصاص است و اولیای دم مخیّرند که قصاص نمایند و اگر نخواستند می‌توانند بدون دریافت مال عفو نمایند یا تبدیل به مال نمایند یا به کمتر یا بیشتر یا به اندازهٔ دیه مصالحه نمایند (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۵۲/۲۹، باب ۱۹). بدیهی است که این روایات نیز اختیار را به اولیای دم می‌دهند و قیدی ندارد که اگر چنانچه مقتول مدیون است قصاص منتفی باشد. تمسک به اصل نیز یکی دیگر از دلایل پیروان این نظریه است. از جملهٔ این اصول، برائت است؛ با این توضیح که اصل بر برائت ذمهٔ اولیای دمِ مقتول مدیون از ادای دیون مقتول و نیز عدم ضمان آن‌هاست (فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۳۶۵/۹).

اصل عدم تقیید نیز یکی دیگر از اصولِ مورد استناد این فقیهان است و در جایی مطرح می‌شود که کسی اطلاق یا عموم آیات اشاره‌شده را نپذیرد، اما با تمسک به این اصل لفظی، حق قصاص مطلقاً ثابت می‌شود و در فرض شک در اینکه این حق مقید به فرض مدیون بودن مقتول است یا خیر، اصلْ عدم تقیید است. اینان همچنین برای اثبات دیدگاه خویش به اجماع نیز استناد کرده‌اند (حلبی، ۱۴۱۷: ۲۴۱).

۲ـ۲. بررسی و نقد دلایل کلّی طرفداران جواز قصاص

همهٔ دلایل موافقان جواز قصاص خدشه‌پذیر است؛ آیات مورد استناد، در مقام بیان اصلِ مشروعیت قصاص است که قصاص در شرع وجود دارد و حق قصاص برای اولیای دم ثابت می‌باشد اما واضح است که آیات در مقام بیان اینکه مقتول مدیون باشد یا نباشد، نیست و بدیهی است که نمی‌توان به اطلاق این آیات تمسک کرد. این استدلال دربارهٔ روایات نیز صادق است؛ با این بیان که این روایات در مقام بیان اصل مشروعیت قصاص است و راجع به قیود و موارد آن ساکت است.

در نقد اصول استنادی می‌توان گفت که تمسک به برخی اصول عملیه مانند برائت

ذمهٔ اولیای دم و اصل عدم ضمان آن‌ها از ادای دیون مقتول و نیز اصالة العدم به حسب اصول و قواعد اصولی مانند «الأصل دلیل حیث لا دلیل»، هنگامی جایز است که دلیلی در اختیار نداشته باشیم، ولی در ادامه این نوشتار خواهد آمد که مهم‌ترین دلیل عدم یا جواز استیفای قصاص، روایات سه‌گانه‌ای است که در این باب صادر شده و بدیهی است تا وقتی که این ادلّه وجود دارد نوبت به تمسک به اصل عملی نمی‌رسد (محمدی، ۱۳۹۰: ۲۷۶). همچنین تمسک به اصل لفظیِ اصل عدم تقیید نیز محل مناقشه است؛ زیرا محل بحث مشروعیت مطلق قصاص نیست تا بگوییم که اصل عدم قید است، بلکه بحث دربارهٔ مشروعیت قصاص در فرض مدیون بودن مقتول است، بنابراین دیگر برای اجرای اصل عدم تقیید جایی نمی‌ماند؛ زیرا خودِ مشروعیت قصاص محل تردید است نه مقید به قید شدن. به بیان دیگر، فرض این نیست که قصاص ثابت است و شک می‌کنیم که قید دارد یا خیر. لذا اگر هم اصل در کار باشد باید بگوییم که اصل عدم مشروعیت قصاص است (مقتدایی، ۱۳۸۹/۱۱/۲۴). تمسک به اجماع نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا با وجود ادلّهٔ دیگر، اجماع به عنوان یک دلیل مستقل، قابل استناد نیست؛ چون این اجماعْ مدرکی است و نزد امامیه جایگاهی ندارد.

۳. مخالفان جواز استیفای قصاص بدون تضمین دیون (موافقان سقوط)

برخی فقیهان امامی در فرض مدیون بودن مقتول به سقوط قصاص بدون تضمین یا ادای دیون رأی داده‌اند که می‌توان به ابن زهره حلبی (۱۴۱۷: ۲۴۱)، ابن برّاج طرابلسی (۱۴۰۶: ۱۶۳/۲)، شیخ طوسی (۱۳۸۷: ۵۶/۷؛ ۱۴۰۰: ۳۰۹)، فیض کاشانی (۱۴۰۶: ۸۶۵/۱۶) و سبزواری (۱۴۱۳: ۲۹۵/۲۸) اشاره کرد. حتی برخی از این فقیهان، دلیل پذیرش این دیدگاه را مطابقت با مشهور (عاملی، ۱۴۱۷: ۳۱۳/۳) یا نزدیک‌تر به احتیاط بودن (سبزواری: ۱۴۱۳: ۲۹۵/۲۸) و مراعات حقوق همه (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۲۹۶/۲۸) دانسته‌اند. محقق حلّی نیز هرچند مخالف این دیدگاه است، نظریهٔ سقوط قصاص را با تعبیر «و هو مرویّ» به کار برده است (۱۴۰۸: ۱۰۰۴/۴). از شاگردان امام خمینی نیز آیةالله فاضل لنکرانی (۱۴۲۹: ۳۲۸) و آیةالله صانعی با اندکی تفصیل (۱۴۲۴: ۵۳۳ـ۵۳۸) بر همین عقیده‌اند.

۴. روایات کلّیِ مورد استناد موافقان و مخالفان

همان طور که بیان شد، مخالفان نظریهٔ سقوط قصاص از قاتل در فرض مدیون بودن مقتول، به دلیل عدم تضمین و تأدیهٔ مقتول برای طلبکاران، به ادله‌ای نظیر عموم و اطلاق آیات یا روایات قصاص ـ که تفاوتی میان فرض مدیون بودن و نبودن مقتول نگذاشته‌اند ـ، تمسک کرده‌اند. همچنین آنان به اصولی نظیر اصل برائت ورثه از تضمین دیون مقتول و عدم ضمان آن استناد کرده و از این راه به اثبات اولیهٔ نظریهٔ عدم سقوط پرداخته‌اند. با بررسی آرای این فقها باید گفت که آنان افزون بر روایات مطلقی که در باب قصاص وارد شده است، به طور مخصوص به سه روایت کلّی استناد کرده‌اند. از سوی دیگر، موافقان نظریهٔ سقوط قصاص نیز به طور مشخص به دو روایت از روایات سه‌گانه تمسک کرده‌اند و علاوه بر رفع تعارض ظاهری دو روایت اول، دربارهٔ روایت سوم و ارتباط آن با دو روایت اول به چند وجه جمع متوسل شده‌اند که در ادامه به شرح و تفصیل آن می‌پردازیم

۴ـ۱. روایت اول

ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ مرد بدهکاری که کشته شده بود و مالی هم نداشت، سؤال کرد که آیا اولیای دم می‌توانند در حالی که مقتول بدهکار است خون او را به قاتلش ببخشند؟ امام علیه‌السلام فرمود: مدعیان قاتلْ طلبکاران مقتول هستند، بنابراین اگر اولیای دم مقتول، دیهٔ او را به قاتل ببخشند جایز است و اگر بخواهند او را قصاص کنند این حق را ندارند مگر آنکه دِین غرما را تضمین کنند و اگر ضمانت نکردند نمی‌توانند قاتل را قصاص کنند (طوسی، ۱۳۸۷: ۳۱۲/۶).

بدیهی است که این روایت، هبهٔ دیه به قاتل را جایز دانسته است ولی قصاص را تنها در صورت ضمانت دیون مقتول، توسط اولیای دم پذیرفته است.

۴ـ۲. روایت دوم

روایتی است متفاوت با روایت قبل، اما با سند یکسان که شیخ صدوق (۱۴۱۳: ۱۵۹/۴، ح۵۳۶۲) علاوه بر شیخ طوسی، از ابوبصیر نقل کرده که می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام

دربارهٔ مردی که کشته شده و بدهکار است و مالی هم ندارد پرسیدم که آیا اولیای دم حق دارند در حالی که مقتول بدهکار است خون او را به قاتلش هبه کنند؟ امام علیه‌السلام فرمود: طلبکاران مقتول در حقیقت همان مدعیان قاتل هستند بنابراین اگر اولیای دم مقتول خون او را به قاتل ببخشند، خود ایشان ضامن دیهٔ طلبکاران می‌باشند و اگر دیه را تضمین نکنند نمی‌توانند قاتل را عفو کنند (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۲۳/۲۹). این روایت نیز هبهٔ خون به قاتل را در صورتی جایز می‌داند که ضمانت دیه برای طلبکاران صورت پذیرد.

۴ـ۳. روایت سوم

روایتی است که شیخ صدوق از علی بن ابی‌حمزه نقل کرده است. وی می‌گوید: به امام موسی بن جعفر علیه‌السلام گفتم: فدایت شوم شخصی که از روی عمد یا به خطا کشته می‌شود و مقتول به مردم مدیون است و مالی از آنان بر عهدهٔ اوست و اولیای او می‌خواهند خون او را به قاتل ببخشند حکم این صورت چیست؟ امام علیه‌السلام فرمود: اگر خون او را به قاتل ببخشند ضامن دیه یا دین هستند. گفتم: اگر بخواهند او را بکشند حکمش چیست؟ فرمود: اگر عمداً کشته شده باشد قاتلش کشته می‌شود و امام مسلمانان، دین مقتول را از سهم غارمین ادا می‌نماید (همان: ۱۲۲/۲۹). با دقت در این روایات سه‌گانه می‌توان فهمید که یک تعارض ظاهریِ ابتدایی بین آن‌ها وجود دارد؛ زیرا بر اساس روایت اول، ورثه می‌توانند بدون تضمین دیون مقتول هبه کنند، اما اگر بخواهند قصاص کنند باید دیون مقتول را ضمانت کنند. به عبارت دیگر، بین هبه و قصاص به رغم وحدت ملاکِ هر دو در تفویت حق غرما تفاوت می‌گذارد. روایت دوم نیز فقط صورت هبه را بیان می‌کند و قصاص را مطرح نمی‌کند و فقط هبه را موجب ضمانت دیون می‌داند. روایت سوم نیز بیان می‌دارد که در صورت هبه باید دیون مقتول را ضمانت کنند، اما اگر قصاص کردند قصاص ضمانت نمی‌خواهد، بلکه امام بدهی آن را از بیت‌المال می‌پردازد.

۴ـ۴. بررسی روایات از دیدگاه موافقان جواز استیفای قصاص

ممکن است در استدلال به روایت اول اشکال شود که متن آن اختلال و اضطراب دارد

(موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۱۶۵/۴۲) و نمی‌توان گفت که این روایت از امام نقل شده است؛ زیرا به طور کلّی، روایت دو فرع را بیان می‌کند: نخست اینکه اولیای دم می‌خواهند قاتل را عفو و دم را هبه نمایند و بگویند که قصاص یا پول نمی‌خواهیم، اما در فرع دوم اولیای دم قصاص را تنها در صورتی می‌توانند اجرا کنند که دیون را ضمانت کرده باشند. بدیهی است که این روایت بین فرع اول و دوم تفاوت می‌گذارد؛ چون در فرع اول، اولیای دم می‌توانند عفو کنند و در فرع دوم نمی‌توانند قصاص کنند مگر اینکه ضامن بدهی شوند، در حالی که ملاک تفویت حقوق طلبکاران در هر دو یکسان است و اگر بناست که حال غرما رعایت شود در این صورت منطقی است که عفو نیز جایز نباشد اما صدر روایت، عفو را جایز می‌داند. از این رو، حدیث مزبور از نظر مضمون اشکال دارد (سبحانی، ۱۳۹۰/۱۰/۲۰) و قابل استناد نمی‌باشد. از طرف دیگر، این روایت با روایت دوم که از خود ابوبصیر نقل شده است، معارض می‌باشد؛ چون روایت دوم با آوردن فراز «و إن وهب اولیاؤه دمه لقاتله ضمنوا الدین للغرماء وإلّا فلا» تنها متعرض بحث و سؤال از هبه شده، نه قصاص، و همچنین بر خلاف روایت اول که هبهٔ خون به قاتل را به طور مطلق پذیرفته است، این روایت، فرض هبه را تنها در صورت ضمانت دین برای غرما پذیرفته است. بنابراین می‌توان گفت که در روایت اول، یک نوع تصرف انجام شده است وگرنه بعید است که دو نفر در نقل اشتباه کنند (همان). از طرفی علاوه بر شیخ طوسی، شیخ صدوق نیز روایت دوم را نقل کرده است، پس به روایت اول نمی‌توان استناد کرد (موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۱۶۵/۴۲). ظاهر روایت سوم نیز واضح است که قصاص را می‌پذیرد، اما تأدیهٔ دیون را از بیت المال می‌داند.

۴ـ۴ـ۱. محل مناقشه (استدلال آیةالله خویی)

پیشتر بیان شد که مخالفان نظریهٔ سقوط قصاص در فرض عدم تضمین یا ادای دیون، استناد به روایت اول را در سقوط قصاص به رغم فراز صریح «وإن أرادوا القود فلیس لهم ذلك حتّی یضمنوا الدین للغرماء وإلّا فلا» به دلیل اعتقاد به تعارض این فراز با صدر روایت (جواز هبهٔ خون به قاتل به رغم وحدت ملاک در تفویت حقوق طلبکاران) نمی‌پذیرند. روایت دوم نیز بنا بر استدلال آیةالله خویی، تنها مورد «هبه» را شامل

می‌شود و ارتباطی به قصاص ندارد؛ چون ایشان در فراز «فإن وهب اولیاؤه دمه لقاتله ضمنوا الدین للغرماء وإلّا فلا» در روایت دوم آن را تنها متعرّض هبه می‌داند؛ به این معنا که اگر اولیای دم هبه را برگزینند ضامن دیون هستند و اگر هبه نکنند ضامن نیستند (همان). بنابراین بر اساس این استدلال، این روایت نیز تنها شامل هبه است و مورد قصاص را شامل نمی‌شود و از این رو می‌توان از این دو روایت نتیجه گرفت که اگر اولیای دم بخواهند خون مقتول را به قاتل ببخشند باید دیون را برای طلبکاران تضمین کنند.

روایت سوم نیز مبنایی بر وحدت ملاک در هبه و قصاص نمی‌باشد و همان طور که از ظاهر روایت برمی‌آید قصاص را پذیرفته است، هرچند که تضمین دیون از بیت‌المال را پیش‌بینی کرده است. بنابراین برای جمع این روایات باید قائل به تفصیل شد؛ با این توضیح که هبه کردن بدون ضمانت دیون مقتول جایز نمی‌باشد اما اگر بخواهند قصاص کنند ضمانت دیون مقتول لازم نیست؛ چون روایت اول از حجیت ساقط است و فقط روایت دوم حجت است که می‌گوید هبه بدون ضمان جایز نیست. پشتوانهٔ آن هم روایت سوم است که روایت علی بن حمزه می‌باشد (سبحانی، ۱۳۹۰/۱۰/۲۰).

۴ـ۴ـ۲. نقد ادلهٔ موافقان جواز استیفای قصاص

دربارهٔ اضطراب متن روایت اول باید گفت که هرچند این روایت با دو نقل متفاوت بیان شده است و احتمال اشتباه در نسخه یا نقل وجود دارد، اما باید بدانیم که اگر جمله‌ای در روایت، نقل یا در نسخه اشتباه باشد به بقیهٔ روایت لطمه نمی‌خورد و خللی به ساختار اصلی آن وارد نمی‌کند (مقتدایی، ۱۳۸۹/۱۱/۲۴). در جواب کسانی که این روایت را موافق قول عامه می‌دانند نیز باید گفت که هر موافقت با عامه موجب رفع ید از آن روایت نیست (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۲۹۶/۲۸). افزون بر این، فراز نخست روایت اول که هبه کردن را به طور مطلق پذیرفته است، با قسمت دوم روایت که دربارهٔ قصاص است، تعارضی ندارد؛ چون با روایت دوم که هبه کردن خون به قاتل را مقیّد به ضمان کرده است می‌توان فراز مطلق روایت اول در مورد هبه را تقیید زد. علاوه بر این، به نظر می‌رسد بر استدلال آیةالله خویی در معنای فراز «وإلّا فلا» در روایت دوم خدشه وارد

است؛ چون لازمهٔ این استدلال در این روایت دو مصداق است. بر اساس مصداق نخست، اگر عفو نکردند اولیای دم، یا دیه می‌گیرند یا قصاص می‌کنند و در مصداق دوم، اگر هبه کردند باید ضامن شوند وگرنه نمی‌توانند هبه کنند. اما باید دانست که معنای فراز «وإلّا فلا» در روایت این نیست که اگر هبه تحقق نیابد ضمان وجود ندارد تا در نتیجه، تعارض بین نقل‌ها به وجود بیاید؛ چون در اینجا شرط، هبه نمی‌باشد که جزای آن هم ضمان باشد. همان طور که از ظاهرش پیداست مراد از ضمان در اینجا حکم وضعیِ ثابت در مورد اتلاف مال غیر نیست (ضمان قهری) تا بگوییم که اتلاف، موجب ضمان است بلکه مراد، ضمان دین از مدیون (ضمان عقدی) می‌باشد. پس معلوم است که این ضمان بر استیفای قصاص تقدم دارد همان طور که بر اساس مرجع شرط اول، تحقق ضمان باعث جواز هبه است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۹: ۳۲۸). پس معنای سخن امام در عبارت «وإلّا فلا» این است که اگر ضمان تحقق نیافت هبه جایز نیست. بنابراین درست است که ظاهر روایت، بیانگر حکم قصاص نیست لکن حکم به عدم جواز هبه که فرع بر قاعدهٔ «إنّ أصحاب الدین هم الخصماء للقاتل» می‌باشد، در فرض نبودنِ ضمانت دین در مورد قصاص نیز وجود دارد، به طوری که در این حالت نیز قصاص قابل استیفا نیست؛ زیرا به دلیل داشتن ملاک کلّیِ تفویت حق غرما، فرقی بین هبه و قصاص از این جهت نیست. پس مقتضی روایات مزبور، عدم قصاص است ولی این دلالت در روایت نخست به دلیل فراز «وإن أرادوا القود فلیس لهم حتّی یضمن» صریح است و در روایت دوم نیز با الغای خصوصیت و ثبوت مناط اثبات می‌گردد (همان). از این جهت می‌توان نتیجه گرفت که استدلال آیةالله خویی خلاف ظاهر است (مقتدایی، ۱۳۸۹/۱۱/۲۴). دربارهٔ روایت سوم نیز باید گفت که اگر از خدشه‌ای که در سند روایت به دلیل ذکر علی بن ابی‌حمزه بطائنی که از سران واقفیه می‌باشد بگذریم، اساساً این روایت نظری به بحث ما ندارد، چون فرض تأمین دیون مقتول از بیت‌المال توسط امام علیه‌السلام پیش‌بینی شده است، حال آنکه فرض ما مطلق می‌باشد.

۴ـ۴ـ۳. وجه دیگر جمع دلالی روایات

یکی دیگر از شیوه‌های جمع این روایات سه‌گانه، تفصیلی است که آیةالله صانعی از

فقهای معاصر و از شاگردان امام خمینی ارائه داده است. وی در کتاب ***فقه الثقلین*** که در واقع شرح و تعلیقه‌ای بر کتاب ***تحریر الوسیله*** می‌باشد، دیدگاهی بینابین در میان موافقان و مخالفان سقوط قصاص در فرض مدیون بودن مقتول ارائه کرده، معتقد است که پذیرش عدم جواز استیفای قصاص، محذوراتی از قبیل ضعف سندی روایات و مخالفت با عموم یا اطلاق کتاب و سنت دارد. از سوی دیگر، بر اساس مقتضای جمع بین حقوق طلبکاران و ورثه که خواهان قصاص هستند، در این مسئله باید قائل به تفصیل شد و بین فرضی که مقتول در پرداخت دیون خود مرتکب تقصیر شده است و جایی که مقصر نیست، تفاوت گذاشت؛ به این صورت که در فرض اول (تقصیر مقتول)، قصاص قاتل را از طرف اولیای دم مقتول در جایی جایز دانست که اولیای وی دیون او را ادا یا تضمین کنند و در فرض دوم (عدم تقصیر مقتول)، قصاص را بدون تضمین دیون مقتول قائل شد. این استدلال بر این امر مبتنی است که مدیون در ادای دیونش مرتکب تقصیر شده است و وقتی کشته می‌شود شریعت راضی نیست که روح مقتول به جهت اینکه اولیای او قاتل را بدون تضمین دیون وی قصاص کرده‌اند در عذاب باشد؛ زیرا مقتول معذّب است گویی به این دلیل که او به قصور خود واقف است و رضایت به تضییع حق غرما و نیز قصاص شدن قاتل ندارد؛ زیرا ادلهٔ نفی حرج همان گونه که شامل حرج و ضرر دنیوی می‌گردد حرج و ضرر اخروی را نیز دربرمی‌گیرد و قصاص موجب یک حرج اخروی برای مقتول مدیون مقصّر می‌گردد، ولی در فرضی که مقتول در ادای دین خود مقصّر نیست اولیای دم وی بدون تضمین دیون وی می‌توانند قاتل را قصاص کنند (صانعی، ۱۴۲۴: ۵۳۸)؛ زیرا در اینجا مقتول مرتکب تقصیر نشده است که بخواهد معذّب باشد و ادلهٔ نفی حرج شامل او گردد. آیةالله صانعی مؤید این نظر را آیهٔ شریفهٔ قرآن می‌داند که اگر تنگدستی از پرداخت وام خود ناتوان باشد باید تا زمان تمکّن به او مهلتی داد و بخشیدن وام به او و صدقه به حساب آوردن آن بهتر و سودمندتر است.[۱]

این وجه جمع دلالی نیز مصون از نقد نیست؛ زیرا علاوه بر ذوقی بودن استدلال،

---

۱. ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره / ۲۸۰).

در جواب به اشکال مخدوش بودن سند حدیث باید گفت که هرچند در بین سلسلهٔ روات در روایات اول و دوم، محمد بن اسلم جبلی بیان شده است این غلوّ بر اساس مبنای متأخران خللی به اعتبار حدیث وارد نمی‌کند و تنها روایت سوم که مؤید جواز قصاص است به دلیل وجود علی بن ابی‌حمزه بطائنی در سند آن مخدوش است. دربارهٔ اطلاقات کتاب و سنت نیز می‌توان گفت که این آیات و روایات در مقام فرض مدیون بودن یا عدم آن نیست، بلکه در مقام بیان اصل مشروعیت قصاص است و اینکه حق قصاص برای اولیای دم ثابت می‌شود و نمی‌توان گفت که این روایات، اطلاقات کتاب و سنت را تقیید می‌زند.

نتیجه‌گیری

بررسی ادلهٔ قصاص یا عدم قصاصِ قاتلی که مدیونی را کشته است، می‌توان گفت که قول موافق با احتیاط، عدم قصاص قاتل برای حفظ حقوق طلبکاران در جایی که دیونشان تضمین یا ادا نشده است، می‌باشد و تنها در صورت ضمانت پرداخت و تضمین دیون طلبکاران به منظور جلوگیری از اضرار آنان می‌توان قاتل را قصاص کرد.

مخالفان نظریهٔ سقوط قصاص به دلایلی نظیر اطلاق یا عموم آیات و روایاتی که قصاص را به طور کلّی ثابت می‌داند، استناد می‌کنند. اما باید دانست که این آیات و روایات در مقام بیان اصل مشروعیت قصاص و ثبوت قصاص در شرع هستند، نه بیان اینکه مقتول، مدیون باشد یا نباشد و از این رو، نمی‌توان به آن‌ها استناد کرد. شاید مهم‌ترین دلیل در تأیید نظریهٔ سقوط قصاص قاتل در فرض مدیون بودن مقتول بدون تضمین دیون وی، دو روایت از میان روایات سه‌گانه‌ای است که مورد استناد همهٔ موافقان و مخالفان این نظریه می‌باشد. روایت اول، هبهٔ خون به قاتل را به طور مطلق جایز می‌داند اما به رغم وحدت ملاکِ هبه با قصاص قاتل در تفویت حق غرما، در فراز دوم روایت، قصاص قاتلْ مشروط به تضمین دیون طلبکاران است. روایت دوم نیز هبه را هنگامی جایز می‌داند که ضمانت دیون انجام شود. در نهایت، روایت سوم قصاص را به‌عنوان اصل اولی می‌پذیرد و تأدیهٔ دیون مقتول از بیت‌المال را پیش‌بینی می‌کند. مخالفان نظریهٔ سقوط قصاص معتقدند که بین نقل روایت اول و دوم که هر دو نیز از

ابوبصیر است نوعی تعارض وجود دارد؛ چون روایت اول از هبهٔ خون بـه قاتـل بـه طـور مطلق سخن می‌گوید ولی قصاص قاتل را در صورتی می‌پذیرد که دیون برای طلبکـاران ضمانت شود؛ در حالی که روایت دوم، هبه را مشروط به تضمین دیون غرمـا مـی‌سـازد. ظاهراً همین تعارض ظاهری موجب شده است که مخالفان این نظریه، استناد به روایـت اول را مخدوش و منتفی بدانند؛ اما باید دانست کـه اولاً فـراز «إنّ أصـحاب الـدین هـم الخصماء للقاتل» که در هر دو روایت بیان شده است به عنوان یک ملاک، هم دربـارهٔ هبه و هم دربارهٔ قصاص وجود دارد و بدیهی است که بدون تـضمین دیـون، ورثـه حـق قصاص یا هبه را ندارند. ثانیاً عبارت «وإلّا فلا» در روایت دوم بـه ایـن معنـا نیـست کـه اگر هبه نکردند ضامن نیستند بلکه به این معناست که اگـر دیـون را ضـمانت نکردنـد، حق هبه کردن ندارند. در حقیقت، این روایت بیانگر یک ضمان عقدی است نه ضمان قهری. بنابراین این عبارت روایت دوم، سبب تقیید فراز اول روایـت مـی‌شـود و تعـارض ظاهری دو روایت برطرف می‌شود. دربارهٔ روایت سوم نیز اگر از خدشه‌ای که در سـند آن هست، بگذریم، اما استدلال به این روایت برای نفی سقوط قـصاص از قاتـل ناتمـام است؛ چون اساساً فرض ما مطلق است و بحـث حـضور امـام و تأدیـهٔ آن از بیـت‌المـال مطرح نیست. افزون بر اینکه این روایت نیز به گونه‌ای تضمین و تأدیهٔ دیون طلبکـاران و جمع بین حقوق آنان و اولیای دم را پذیرفته است. به هر تقدیر می‌توان گفت که دیدگاه امام خمینی در *تحریر الوسیله* در عدم استیفای قصاص در ایـن شـرایط بـه دلیـل جبـران خسارات طلبکاران و حفظ حقوق آنان، منطقی‌تر به نظر می‌رسد و باعث مـی‌شـود کـه اولیای دم در صورتی قاتل را قصاص کنند که دیون طلبکاران را ضمانت کرده باشند.

در پایان پیشنهاد می‌شود که این نظریه به دلیل سازگاری با مـذاق شـریعت رحمـانی اسـلام و نیـز رعایـت عـدالت در حفـظ حقـوق طلبکـاران و اولیـای دم، مـورد توجـه قانون‌گذار در اصلاح مادهٔ ۴۳۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ قرار گیرد.

کتاب‌شناسی

۱. ابن برّاج طرابلسی، قاضی عبدالعزیز، *المهذب*، تحقیق جمعی از محققان و مصححان با اشراف جعفر سبحانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸ م.
۳. ابن همام، *شرح فتح القدیر*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۰ م.
۴. تبریزی، جواد بن علی، *تنقیح مبانی الاحکام کتاب القصاص*، قم، دار الصدیقة الشهیدة علیها السلام، ۱۴۲۶ ق.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *دایرةالمعارف علوم اسلامی قضایی*، تهران، گنج دانش، بی‌تا.
۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه*، قم، آل‌البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۷. حلبی، حمزة بن علی بن زهره حسینی، *غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع*، قم، مؤسسهٔ امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ ق.
۸. حلّی، جمال‌الدین احمد بن محمد، *المقتصر من شرح المختصر*، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۰ ق.
۹. همو، *المهذّب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۱۰. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، *ارشاد الاذهان الی احکام الایمان*، تصحیح فارس حسون، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۱۱. همو، *تحریر الاحکام الشرعیه*، تصحیح ابراهیم بهادری، قم، مؤسسهٔ امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ ق.
۱۲. همو، *قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۱۳. حلّی، نجم‌الدین جعفر بن حسن، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
۱۴. دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۴ ش.
۱۵. زید بن علی، *المجموع الفقهی*، قاهره، المعارف العلمیه، بی‌تا.
۱۶. سبحانی، جعفر، *درس خارج فقه*، ۱۳۹۰/۱۰/۲۰، وبگاه مدرسهٔ فقاهت به نشانی <www.eshia.ir>.
۱۷. سبزواری، سیدعبدالاعلی، *مهذّب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام*، قم، المنار، ۱۴۱۳ ق.
۱۸. صانعی، یوسف، *فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسیله*، تهران، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۴ ق.
۱۹. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، *من لایحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۲۰. طباطبایی حائری، سیدعلی بن محمد، *ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل*، قم، آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۸ ق.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، *المبسوط فی فقه الامامیه*، تهران، المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ ق.
۲۲. همو، *النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۰ ق.
۲۳. عاملی، محمد بن مکی، *الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۴. عاملی جبعی، زین‌الدین بن علی، *مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
۲۵. فاضل آبی، حسن بن ابی‌طالب یوسفی، *کشف الرموز فی شرح المختصر النافع*، تصحیح علی‌پناه اشتهاردی و حسین یزدی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۶. فاضل لنکرانی، محمد، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله*، قم، مرکز فقهی ائمهٔ اطهار علیهم السلام، ۱۴۲۹ ق.

۲۷. فاضل هندی، محمد بن حسن، *کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۲۸. فیض کاشانی، محمدمحسن بن شاه‌مرتضی، *الوافی*، اصفهان، کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۱۴۰۶ ق.
۲۹. گلدوزیان، ایرج، *حقوق جزای اختصاصی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.
۳۰. محقق داماد، سیدمصطفی، *قواعد فقه بخش مدنی ۲*، تهران، سمت، ۱۳۷۴ ش.
۳۱. محمدی، ابوالحسن، *مبانی استنباط حقوق اسلامی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ ش.
۳۲. مرعشی نجفی، سیدشهاب‌الدین، *القصاص علی ضوء القرآن و السنّه*، تقریر سیدعادل علوی، قم، کتابخانهٔ آیةالله مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ ق.
۳۳. مقتدایی، مرتضی، *درس خارج فقه*، ۱۳۸۹/۱۱/۲۴، وبگاه مدرسهٔ فقاهت به نشانی <www.eshia.ir>.
۳۴. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، *تحریر الوسیله*، قم، دار العلم، بی‌تا.
۳۵. موسوی خویی، سیدابوالقاسم، *مبانی تکملة المنهاج*، قم، مؤسسة احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۲۲ ق.
۳۶. همو، *محاضرات فی المواریث*، تحقیق محمدعلی خرسان، قم، مؤسسة السبطین العالمیه، ۱۴۲۴ ق.
۳۷. میرحسینی، سیدحسن، *سقوط قصاص در نظام حقوقی اسلام و ایران*، تهران، میزان، ۱۳۸۷ ش.
۳۸. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۳۹. نسائی، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب، *سنن النسائی*، بیروت، دار الکتاب العربی، بی‌تا.